

## رهیافتی به حروف مقطعه

کمال الدین غراب

حروف مقطعه از رازهای بزرگ قرآن است و چنان که گفته اند کسی جز خود پیامبر و خدای او از معنای اصیل و واقعی آن آگاه نیست. اما از دیرباز از سوی دانشمندان علوم قرآنی و مفسران، تلاشهایی در جهت یافتن معنای آنها صورت گرفته است. اینک به برخی از اثرات و معانی و مفاهیمی که با درنگ در این حروف به نظر رسیده است اشاره می شود:

۱. اثر معنی جویی: آدمی در برابر وسوسه ای که این حروف برای یافتن معنای خود در جانش می ریزند، به سختی می تواند مقاومت کند. احساس می کند با گذر از سر آنها و عدم توجه بدانها، گناهی اگر نه، غیبی داشته است. یک مؤمن وقتی به سراغ قرآن می رود با یک محقق تفاوت بسیار دارد؛ مؤمن با این انگیزه کتاب را می گشاید که تشنگی روحش را سیراب سازد و کوری دل و دیده اش را از میان بردارد، راه «هدایت» خویش را کشف کند و بدان سرسپارد. از این رو شاید بیشتر از یک محقق احساس غبن کند اگر بی یافتن معنایی، با اعتقاد به داشتن معنایی سخت قدسی در پشت این حروف، از سر آنها بگذرد. حتی همین که در شکل عوامانه آن می شنویم که می گویند: «هیچ کسی از راز این حروف، جز خدا و پیامبر(ص) آگاه نیست»، و این سخن را با لحن محتاطانه ای حاکی از تعجب و شگفتی و رازآمیزی و قداست بر زبان می رانند، که از تشنگی معنی جویی آنان، و از معانی عمیق و قدسی که برای این حروف قائلند حکایت می کند. این اثر روان شناسانه حروف بر خواننده قرآن - چه عالم و چه عامی - شاید مهم ترین نقش آنها و ارزشمند ترین هدفی باشد که خداوند با قراردادن آنها در آغاز برخی از سوره ها اراده فرموده است.

۲. ایجاد فروتنی و آمادگی روحی برای دریافتن مفاهیم بعدی: خواننده از هم آغاز که چشمش در ابتدای سوره به این حروف می افتد، برای مطالبی که بعداً خواهند آمد، حوزه دیگری می گشاید که کاملاً با حوزه هر مطلب دیگر نزد او تفاوت دارد.

واکنش طبیعی و اولیه انسانها عموماً در برابر پدیده های مرموز و ناشناخته - اگر وحشت آفرین نباشند - سکوت و کنجکاوی است، اما همراه با تسلیم ساختن و ساکن نمودن انگیزه های دیگر درونی. انسان در برابر پدیده هایی که حتی شناخت اندک از آنها دارد، همواره با یک پیشداوری و قضاوت روبرو می شود که بیشتر همراه با تعصب نیز هست، ولی در برابر پدیده های کاملاً مرموز و ناشناخته انگیزه کنجکاوی و شناخت بر پیشداوری و قضاوت غلبه دارد. در این مواقع چون می دانیم که پدیده به سادگی در حوزه سلطه علمی ما در نمی آید، پیوسته قضاوت و نظری را که نسبت به آن در ما پدیده آمده، کنار می زنیم و می خواهیم که هر چه بیشتر نسبت بدان شناخت به دست آوریم. ما چون می دانیم که پدیده مرموز است پیش از پذیرش هرگونه نظر و قضاوتی دوست داریم که راهی پیدا شود تا خود آن پدیده خود را معرفی کند. زیرا قانونمندی های حاکم بر حوزه شناخت آن را جز خود آن پدیده یا خالق آن پدیده نمی داند. از این رو در رویارویی با این حروف مرموز نیز نوعی کنجکاوی و میل شدیدی برای فهمیدن و شناختن در ما پدید می آید که باعث می شود با فروتنی بیشتری با مطالبی که در دنباله این حروف می آیند روبرو شویم. همین احساس «جهل» است که به

نفی خویش و تسلیم سازی جان در برابر مفاهیمی می انجامد که خداوند می خواهد پس از این حروف به ما بگوید و ما را مؤمن و معتقد به آنها گرداند. خداوند دوست دارد حقایق خویش را بر لوح ضمیر ما حک نماید و مسلم است که این هدف جز با تسلیم ساختن و به بند کشیدن و نفی معیارهای غلط و انگیزه های دنیوی در ما میسر نمی گردد؛ و این حروف بی شک در این جهت نقشی بر عهده دارند.

۳. اعلام وجود حقایقی که هستند اما انتقال پذیر در یک نظم کلامی نیستند. بزرگی می گفت «عظمت هر کس به اندازه حرفهایی است که برای نگفتن دارد.» و بی شک پیامبر اکرم(ص) بزرگ ترین کسی بود که از این حرفها داشت. جان آن بزرگوار، پیوسته در پرتو وحی، حقایقی را کشف می کرد که برای انتقال آنها وسیله ای نداشت. زبان بشر تنگ تر از آن بود که برای بیان چنین حقایقی کلماتی وضع کرده باشد. «کلمه» اساساً وقتی ساخته می شود که مفهومی همگانی شود و همگان برای بیان آن مفهوم دنبال ابزاری گفتاری بگردند. بدیهی است که وقتی جان فردی به مفهومی نوین می رسد که برای دیگران ناشناخته است برای بیان آن نیز در جست و جوی جمله ها و واژه های قابل فهمی برای دیگران بر می آید. و وقتی چنین جملات یا کلماتی را نیابد، آن مفهوم همواره به صورت رمز و رازی سر بسته و انحصاری و اختصاصی باقی می ماند.

حروف مقطعه از همین گونه مفاهیم هستند. هیچ کس نیست که به داشتن معنایی مقدس و عمیق در پس این حروف معترف نباشد، و هیچ کس هم نیست که به ضرس قاطع خود را دانای این حروف بداند، بی شک خود پیامبر اکرم(ص) با مفاهیم این حروف یا کلمات یا جملات (و این را نیز به درستی نمی توان تعیین کرد) آشنا بوده و می دانسته که از چه مفهوم یا مفاهیمی راز می گویند، ولی دامنه زبان و لغات قومش، یا درست تر: دامنه زبان ارتباط آدمی با آدمی، تنگ تر از آن بود که این مفاهیم را در خود بپذیرد. پس تنها می توانیم بگوییم که این «علامات» رمزی از حقایقی هستند که از ظرف کلمات سرریزند؛ حقایقی که هیچ گاه جامه کلمات شناخته شده در زبان بشری را بر تن نمی پوشانند و تعیین پذیر در زبان نیستند؛ حقایقی ناگفتنی که شاید برای انسان قابل درک باشند، اما قابل انتقال نباشند. و شاید از همین رو از پیامبر اکرم(ص) سخنی در تفسیر و تأویل این علامات نرسیده است.

قرآن با این علامات خود را به بی نهایت می رساند؛ به مطلقیت غیرقابل تعیین. و خواننده خود را پس از درک آنچه از حقیقت، قابلیت گفتن و مکتوب شدن داشته است، به سوی درک آنچه از حقیقت که قابلیت تعیین در یکی از قالب های آشنا را ندارد، اما با مجاهده نفسانی - شاید - می تواند فهمیده شود، دعوت می کند.

بدین ترتیب، این علامات به صورت پلی هستند میان آن بخش از حقایقی که به شکل قرآن درآمده، و آن بخش از حقایقی که اگر چه بر پیامبر اکرم(ص) وحی شده، ولی برتر از قالب های آشنا و شناخته شده در زبان بشری است.

۴. نشان دادن حوزه معنایی و روان شناختی کلماتی که وحی قصد پوشیدن آنها را بر پیکر خود داشته است.

در حالات مختلف روحی که به هنگام روپارویی با حوادث و وقایع گوناگون زندگی به ما روی می آورد، احساسات و دریافت های مختلفی در روان ما پدید می آید.

در این لحظات چنانچه بخواهیم احساس و ادراک مان را در قالب کلمه یا کلماتی بریزیم، خودبخود به سوی کلمه یا کلماتی روی می آوریم که صوت حروف و هجاهای آنها با احساس درونی ما تناسب داشته باشد؛ مثلاً برای بیان احساسات نازک و ظریف و لطیف عاشقانه یا شاعرانه، خودبخود از گزینش کلماتی که در آنها حروف خشن و مقطعی چون غین، قاف، ز، خ... وجود دارد دوری می کنیم و به سوی کلماتی می رویم که در آنها حروف نرمی چون الف، یاء، نون و میم به طور دلنوازی به کار رفته اند. چنان که مثلاً بعید به نظر می رسد که شاعری در حالات عمیق عاشقانه یا عارفانه خود، در پس زمینه روحش، حال و هوای قصائد خشک و معقد شاعری نظیر خاقانی در غلیان باشد و احساس کند برای بیان احساسش خوب است که از کلمات پر تعقیدی استفاده کند که در آنها حروف به طرز خشونت باری به صدا در می آیند؛ بلکه ناخودآگاه ضمیر خود را پرطنین از ضرب آهنگهای غزلهای سرشار از ظرافت و نازکی و روح نواز حافظ و مولوی می یابد، و اگر قصد تنظیم احساساتش را داشته باشد ترجیح می دهد که از کلماتی استفاده کند که صوت حروف آنها بسی سنگین و دلنواز باشد. با این مقدمه شاید بتوان گفت که این حروف، بیانگر حالت معنایی و روان شناسانه ای هستند که بر کل یک سوره حکومت دارد، و به پیامبر اکرم(ص) و خوانندگان قرآن پیام می دهد که به چه حوزه معنایی و روان شناسانه وارد می شوند. به عبارت دیگر رمزی از حوزه معنایی و روان شناختی آیات بعدی به شمار می روند.

گفته اند این حروف در آن سوره ای که در ابتدای آن قرار گرفته اند، بیشتر تکرار شده اند. تکرار بیشتر آنها به طور طبیعی به آنها برجستگی ویژه ای می بخشد، اما این برجستگی ویژه البته حتی در سوره هایی که حروف مقطعه یکسانی در ابتدای آنها آمده (مثلاً سوره هایی که با الف لام میم یا الف لام راء شروع می شوند) باعث نمی شود که بار روان شناختی این سوره ها نیز با یکدیگر همسان و هم اندازه باشد، زیرا در اینجا عوامل دیگری نیز دخالت دارند. وزن آیات، آهنگ فاصله ها یا قافیه ها، کوتاهی و بلندی آیات، و مهم تر از همه پیام و محتوا و معنای آیات، به اضافه موقعیت این حروف در ساختار کلماتی که در میان آنها پراکنده اند، مجموعاً یک فضای معنوی و روان شناختی به سوره می بخشند که باز قطعاً برای هر فردی به تناسب تیزی و کندی ادراک و شعور، و فرهنگ و طبقه و ملیت و نژاد وی با دیگری تفاوت دارد.

